



دانش نیک مینش نیک نش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و دانش سیاسی

کوششی در شناخت صهیونیزم

بخش چهارم: در گذرگاه تاریخ

بخش سوم این پژوهش را با یورش **نبوکد نصر** به اسرائیل پایان بردیم...

سپاهیان **نبوکد نصر** با پیرامون بندی اورشلیم، راه رساندن نیازمندیهای روزانه را بروی شهر بستند، **صدقی** پادشاه **یهودا**، از راه رخنه ای که در دیوار شهر پدید آورده بود به بیرون گریخت، ولی سپاهیان دشمن او را دستگیر کرده و بنزد پادشاه خود آوردند، **نبوکد نصر** فرمان داد نخست پسرانش را پیش روی او کشتند و سپس چشمان خودش را کردند با دست و پای بسته بزنجیر به بابل کشاندند... نیایشگاهی را که **سلیمان** ساخته بود و خانه ی پادشاه و یهودا و سراسر اورشلیم را به آتش کشیدند... هرچه را که از زر و سیم و سنگهای گرانبها بدست آوردند به همراه کسانی که زنده مانده بودند به بابل بردند...
چامه پرداز خوش پردازی که خود در میان اسیران بود، روزگار تیره ی آن مردم از اسب فرو افتاده را این چنین سرود و بدست تاریخ سپرد:

نزد نهرهای بابل نشستیم،

و بیاد سیون گریستیم،

بر درختان بید، که در میان آنها بود، بر بطنهای خود را آویختیم،

آنان که ما را به اسیری برده بودند،

در آنجا از ما سرود می خواستد،

و آنان که ما را تاراج کرده بودند،

می خواستند که یکی از سرودهای سیون را برایشان بسراییم:

چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟

ای اورشلیم {= سیون}

اگر ترا فراموش کنم،

دست راست من مهارت خود را فراموش کند،

اگر ترا بیاد نیاورم،

آنگاه زبانم به کامم بچسبد،

اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم... تاریخ تمدن - ویل دورانت - پوشنه یکم - برگردان

احمد آرام ع. پاشایی. امیرحسین آرین پور- رویه 275

چنانچه از این سروده ی دل انگیز دانسته می شود، سراینده در اندیشه ی زخمهای تن و روان خود نیست! او در غم این نیست که دهها هزارتن از مردمش در زیر تیغ سپاهیان خونریز نبوکد نصر جان خود را از دست داده اند! در اندیشه ی این نیست که بگفته ی ارمیاء نبی: « .. زنان میوه ی رَجَم خود و اطفالیرا که بنام پرورده بودند می خورند... که کاهنان یهود در مکانهای مقدس کشته می شوند... که جوانان و پیران در کوچه ها بر زمین می افتند و دوشیزگان و جوانان بشمشیر کشته می شوند... که زبان اطفال شیرخواره از تشنگی بکامشان چسبیده... که کودکان نان می خواهند و نان دهنده ای نیست... که گشتگان شمشیر از گشتگان گرسنگی بهترند... که زنان بدستهای خویش اولاد خود را می پزند و می خورند... مرائی ارمیاء نبی

او در اندیشه ی سیون است!! او در غم این است که چگونه می تواند در سرزمین بیگانه سرود بخواند؟؟

این سخن برای مردمی که مهرمیهن بدل دارند از هزار گزارش تاریخی گویا تر و دردناک تر است، او دست راست خود را که همه هنرش بدان پیدا است نفرین می کند، نه برای اینکه: اگر بیاری مادرانی که کودکانشان از گرسنگی در آغوششان می میرند نرود.. نه برای اینکه اگر خاری از پای هم میهنانش بیرون نکشد و جام آبی بلب تشنه ای

نرساند... او خود را، و هنرش را، و دست راستش را نفرین می کند اگر { سیون را فراموش کند } ... برآستی که سخن این مرد بزرگ شایسته ی بیشترین گرامیداشت است، این سخن می بایست آویزه ای باشد برگوش همه ی کسانی که در برخورد با نخستین ناهمواریها پشت به میهن می کنند و در ستیز با ارزشهای میهنی از هر دشمنی دشمن ترمی شوند.. دریغا و دردا که در پیرامون ما از این پشت به میهن کرده های فرو مایه بسیار می توان دید..

بهر روی، آن دسته از پژوهشگرانی که **سیونیسم** را یک پدیده ی سیاسی سده ی بیستم، و برآمده از اندیشه ی یک روزنامه نگار مجارستانی بنام **تئودور هرتسل** می دانند، کمترین شناختی از تاریخ سرزمین و مردم اسرائیل ندارند. چنانچه در این پژوهش نشان داده شد، شالوده های بنیادین این **آرمانشهر سیاسی** را باید در ژرفای تاریخ این مردم جستجو کرد، کارنامه ی خوب یا بد **دولت اسرائیل** در نیم سده ی گذشته را نباید سنجه ی داوری گذاشت، اینگونه داوری کردن درست مانند این است که بگوییم **جمهوری** بد است چون جمهوری اسلامی بد است، چون صدام حسین و حافظ اسد و احمدی نژاد و سرهنگ قذافی بد بودند.. یا **پادشاهی** بد است چون سلطان محمود غزنوی و شاه اسماعیل صفوی و فتحعلیشاه قاجار بد بودند، اینگونه داوری کردن ها ملتی را بگمراهی کشاندن و او را از دانش سیاسی بی بهره گذاشتن است.

بر می گردیم به دوران اسارت، تا روزگار بد هنجار بنی اسرائیل را پی بگیریم.

ارمیاء نبی مانند بسیاری از دیگر انبیاء بلند پایه ی یهود گناه آن فروپویی و تیره روزگاری مردم خود را پی آیند زشتکاریهای فرمانروایان و توانمندان اسرائیل می دانست و **نبوکد نصر** و سپاهیان خونریز او را **تازیانه ای در دست خدا** می نامید و از مردم می خواست که از زشتکاریهای خود دست بردارند، توانمندان را به داد و دهش بر می انگیخت و بازاریان را به دادگری: « در کوچه های اورشلیم گردش کرده ببینید و در چهارسوهایش تفتیش کنید، آیا کسی را توانید یافت که بانصاف عمل نماید و طالب راستی باشد تا من آن را بیامرزم ... مثل اسبان پرورده شده مست گشته اند، هریک از ایشان برای زن همسایه خود شیهه می زند» .

هنگامی که سپاه بابل اورشلیم را پیرامون بندی کرد توانمندان شهر برای خرسندی دل **یهوه صباوت** همه ی بندگان عبرانی خود را آزاد کردند، ولی همین که برای کوتاه زمانی بند از روی شهر برداشته شد، بگمان آنکه روزگارشان بهنجار گشته است، دو باره آن بندگان را به بردگی بردند و به کارهای سخت واداشتند، این ستمبارگی چیزی نبود که **ارمیاء نبی** بتواند در برابرش خاموش بنشیند، از این روی زبان تند و تیز و دراز خود را همانند تازیانه ای بر پیکر توانمندان ستمگر فرود آورد، و آنان را بباد نکوهش گرفت. او

می گفت: خدا از مردم نخواست است که برای او خون جانداران بر زمین ریزند، بلکه می خواهد که با داد و دهش و مهر، دل‌های یکدیگر را بنز می نوازش کنند، او بر روزگار سیاه اورشلیم می گریست و بر مرگ دختر سیون سوگواری می کرد: «کاش سرمن آب بود و چشمانم چشمه اشک تا روز و شب برای سیون گریه می کردم..».

سرانجام برای اینکه فرمانروایان ستمگر و کاهنان زشت کردار را از راهی که می روند باز دارد، یوغ چوبینی بگردن خود آویخت و بمیان شهر آمد تا نشان دهد که اگر از تبهکار پهای خود دست برندارند، اینچنین به یوغ کشیده خواهند شد، و هنگامی که **حَننیا** (یکی از آخوند های زمانه ی او) آن یوغ چوبین را از گردنش برداشت و بر زمین کوبید، **ارمیاء** بانگ برداشت: **یهوه برای شما یوغ های آهنین خواهد ساخت**، و سرانجام آخوندهای زمانه دست و پایش را بزنجیر بستند و در سیاهچالی پراز پلیدی افکندند، ولی یورش **نبوکد نصر** به یهودا و پی آیندهای بد هنجاران، راستینگی سخن **ارمیاء** را به رُخ کشید.. در همان زمان که آخوندهای یهودی در کار خفه کردن سدا ی **ارمیاء** بودند خروشنده ی دیگری بنام **حزقیال** برخاست و آخوندهای بد کُنش را بباد دشنام گرفت، اورشلیم را به زنی روسپی همانند کرد و پایتخت های دو کشور **یهودا** و **اسرائیل** را که اورشلیم و **سامره** بودند دو زن **هرجایی** نامید، اگرچه سخنان **حزقیال** گزندگی دردناک سخنان **ارمیاء** را نداشت ولی سدا ی زنگی بود برای بیدار کردن وجدانهای خفته. او نیز مانند **اشعیاء نبی** پس از خشم و خروش بسیار، سرانجام دلش نرم گردید و در پایان گفت: «**خداوند بازمانده ی یهود را رهایی خواهد بخشید**»

و این تخم **امید** ورجاوندی بود که در دل مردم کاشته شد، تخم **امیدی** که در درازای دوهزار و پانصد سال، و در گذراز فراز و فرود رُخدادهای بد و بدتر و گاه بسیار خونین، از رویش و **بالش** بازماند تا سرانجام به **سیون** رسید و در آنجا شاخ و برگ گسترانید... جا دارد که یکبار دیگر سخن این کشت و رزان **امید** را بشنویم:

«**خداوند می گوید: چنانچه اوامر مرا اطاعت کنید، گناهان شما اگر مثل ارغوان باشد مثل برف سفید خواهد شد* و اگر مثل قرمز سرخ باشد مانند پشم خواهد شد* آنگاه نیکویی زمین را خواهید خورد.. خداوند یهوه صبا یوت قدیر اسرائیل می گوید: .. دست خود را بر تو کشیده ناپاکی ترا بالکل پاک خواهم کرد، و پلیدی را از تو دور خواهم نمود.. و بعد از آن بشهر عدالت و قریه امین مُسمی خواهی شد* صهیون به انصاف فدیة داده خواهد شد و انابت کنندگانش بعدالت...**»

«.. در آن روز خواهی گفت که ای خداوند ترا حمد می گویم زیرا بمن غضبناک بودی اما **عَضَبَت** برگردانیده شده مرا **تَسلی** می دهی* اینک خداوند نجات من است بر او توکل

نموده نخواهم ترسید* زیرا يَهُوه قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است* بنا
براین با شادمانی از چشمه های نجات آب خواهد کشید... ای ساکنان صهیون صدا را
برافراشته بسرانید زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است..

« زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده اسرائیل را بار دیگر برخواهد گزید و ایشان را در
زمینشان آرامی خواهد داد و غرّبا با ایشان مُطلق شده با خاندان یعقوب مُلصق خواهند
گردید* و قومها ایشان را برداشته بمکان خودشان خواهند آورد و خاندان اسرائیل ایشان
را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی مملوک خواهند ساخت، و اسیر کنندگان خود را
اسیر کرده بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود..

در همینجا شایان یاد آوری است که انبیاء یهود را نباید با دینکاران یهود این همان
دانست، دینکاران یا کاهنان یهود کسانی بودند که جز اجرای بی چون و چرای شریعت و
گسترش دامنه ی خرافه باوری اندیشه ی دیگری نداشتند، همه ی کوشش آنها اجرای
آیینهای دل آشوب قربانی، و ریختن خون جانداران بیگناه در راه يَهُوه بود، کاری که
هنوز هم دینکاران کژ اندیش در سراسر جهان انجام می دهند و چهره ی زیبای زمین را با
خون قربانیهای بیگناه به سُرخي شرم رنگین می کنند، ولی انبیاء یهود همانند اشعیاء این
کُناک زشت را خوار می شمردند و در نکوهش دینکاران سیه دل خروش بر می کشیدند
که: « خداوند می گوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است، از قربانیهای سوختنی
و قوچها و پیه پرواریها سیر شده ام و بخون گاو و بزها و بزها رغبتی ندارم*
وقتی که می آید تا بحضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که
در بار مرا پایمال کنید؟؟* هدایای باطل دیگر میاورید، بخور نزد من مکروه است، و غرّه
ماه { نخستین روز ماه} و سبت { روز شنبه که آسوده روز یهودیان است} و دعوت جماعت نیز.. غرّه ها
و عیدهای شما را جان من نفرت دارد، آنها برای من بار سنگین است که از تحمل
نمودنش خسته شده ام!!* هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید چشمان خود را از
شما خواهم پوشاند و چون دعای بسیار می کنید اجابت نخواهم نمود زیرا دستهای شما
پراز خون است!!.

اگر اندکی ژرف بنگریم، نبرد سنگینی را که میان انبیاء و دینکاران یهود در میان بود به
روشنی خواهیم دید، نبرد خونینی که تا زمان عیسا ادامه یافت و سرانجام با پیروزی
دینکاران پایان رسید، آن مردان بزرگ یکی پس از دیگری از میان رفتند و میدان را بی
هیچ هموردی برای تاخت و تاز دینکاران خالی گذاشتند..

بهر روی تبار یهود در پی زشتکاریهای فرمانروایان ستم پیشه و دینکاران سیه دل به
اسارت بابل کشیده شد، ولی رفتار مردم بابل با اسیران یهودی بگونه ای نبود که خشم
نازکدلان را برانگیزد، یهودیان در بابل از آزادیهای بسیار برخوردار گشتند، رفتار شرم

آوری که چندین سده پس از آن، رومیها با بردگان می کردند در بابل با یهودیان کرده نشد. بابل سرزمینی پُربار و دهشمند بود، و یهودیان که مردمی کوشنده بودند توانستند با هوشمندی ویژه و کار و کوشش پیگیر خود، زندگی بهنجاری برای خود فراهم آورند، شماره ی آنها روز بروز فزونی گرفت، بزرگانانشان سودهای کلان بردند، هنرمندانشان راه فراپویی پیش گرفتند، کشت کارانشان زمینهای بارور را از آن خود کردند، و بدین ترتیب، خون گرم و تازه ای در رگهای فُسرده شان دویدن گرفت. در این هنگام سخنورگمنام دیگری بپا خاست که چون به شیوه ی **اشعیاء نبی** سخن می گفت سخنانش در همان کتاب **اشعیاء نبی** جا داده شد. آنچه که از این گوینده می دانیم این است که همزمان با **کوروش بزرگ** می زیسته است.

این نبی بزرگ که باید او را همان **اشعیاء نبی** بنامیم دین یهود را رنگ و بویی تازه بخشید. او از خدای مهرورزی سخن می گفت که اگر چه هنوز نامش همان **یهوه صباوت** بود، ولی سرشتی دگرگونه داشت، **ویل دورانت** تاریخ نگار نامدار آمریکایی در باره ی او می نویسد: « در همان هنگام که بودا در هند مردم را به سرکوبی خواستهای ناروای خود فرا می خواند، و کنفسیوس تخم دانش را در میان مردم چین می افشاند، **اشعیای دوم**، با سخنانی بسیار شیوا، بنیادهای یکتاپرستی را برای یهودیان دوران میهن آشکار می نمود و **خدای مهربانی** را به آنان نشان می داد که مهر و بخشایش وی با **یهوه خشمگین** و سختگیر **اشعیاء یکم** به هیچ روی این همانی نداشت. این نبی بزرگ، با واژه هایی که سپس تر یکی از انجیل نویسان آنها را برگزیده و از گفته های مسیح آورده است، پیام خود را بگوش مردم خود می رساند. در این فراخوان، دیگر سخن از آن نبود که مردم را بپاس گناهان کرده و ناکرده نفرین کنند و بترسانند، بلکه آماج آن بود که در دل آن مردم دور مانده از نیابوم خود، پرتویی از امید بتابانند: « روح خداوند یهوه بر من است، زیرا خداوند مرا مسلح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم، مرا فرستاده است تا شکسته دلان را التیام بخشم، و اسیران را به رستگاری، و محبوسان را به آزادی ندا کنم». تاریخ تمدن - پوشنه ی یکم - روبه 379

او می گفت که **یهوه** خدای خشم آور و آزار دهنده ی جان نیست، بلکه پدر دهشمند است که همه ی آنچه را که دارد با گشاده دستی فرا دست فرزندان می گذارد. خدایی که او به مردم می شناساند **جبار و قهار و مکار و انتقام گیرنده و ذلت دهنده و خوار کننده و کینه ستاننده** نبود، خدای خوشبویی بود که می خواست شکسته دلان را آرامی بخشد و یهودیان را به **سیون** بازگرداند: « صدای ندا کننده در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. هر دره برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهند گردید .. اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید.. او مثل **شبان گله خود را خواهد چرانید** و به

بازوی خود بَرّه ها را جمع کرده به آغوش خویش خواهد گرفت، و شیردهندگان را بمالیمت راهبری خواهد نمود.».

بدین ترتیب آن درخت امیدی که انبیاء یهود در دل مردم کاشته و آنان را برای برگشت به سیون آماده کرده بودند، در سرزمین بیگانه ببار نشست و سرانجام، روز بزرگ رهایی فرا رسید..

شهریار والا تباری بنام **کوروش بزرگ** از سرزمین فرهنگ خیزی بنام **ایران**، با سپاهیانی که می دانستند کشتن زیستمندان کُشتن زندگی، و آزردن جان، آزردن جانان است، به بابل درآمد. او نه تنها خدایان بابلی را خوار نشمرد بلکه مردوک {**آله**} بابل را «**خداوند**» نامید، و در گِل نوشته ای که از خود بر جای گذاشت نوشت: **من چون مهر گستر بیابل در آدم، اسیران را آزاد کردم، خانه های افتاده شان را از نو ساختم..**

همین اشعیاء در باره ی او نوشت: «**خداوند به مسیح خویش یعنی کُورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشوند چنین می گوید: که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای نا هموار راهموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید*** و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده ام خدای اسراییل هستم... او شهر مرا بنا کرده اسیران را آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه، یهوه صباوت این را می گوید..».

اشعیاء نبی باب چهل و پنجم

و ما راستینگی این سخن را می دانیم، ما می دانیم که آن **آبر** شهریار و الامنش که در پرتو اندیشه های جهان آرای خود پویش تاریخ را از زشتی به زیبایی دگرگون کرد، برای پاداش نکرد، و نه برای اینکه از او بنیکی یاد کنند، همانگونه که خورشید سرریز پرتو خود را بر زمین نمی ریزد تا او را بستایند و یا ارمغانی به پیشگاهش آورند، کار خورشید روشنی بخشیدن است و کار شهریاران و الامنش شادی را در میان مردم پراکندن.

کوروش افزون بر آزاد سازی مردم اسراییل همه ی سیم و زری را که **نبوکد نصر** بغارت برده بود به اسراییل باز گردانید و به مردم خود فرمان داد که یهودیان را با پول و چهار پا و همه ی دیگر زیستمایه های بایسته یاری برسانند و با مهر ویژه ی ایرانی پاسخگوی نیازشان باشند: «**خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: کوروش پادشاه فارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا کنم*** پس کیست از شما از تمامی قوم

او که خدایش با وی باشد، او باورشلیم که در یهودا است برود و خانهٔ یهوه را که خدای اسراییل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید* و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب می باشد اهل آن مکان او را بنقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرّعی بجهت خانهٔ خدا که در اورشلیم {سیون} است اعانت نمایند... پس رؤسای آباء یهودا {بزرگان قوم} و بنیامین و کاهنان و لاویان با همهٔ کسانی که خداوند روح آنها را برانگیخته بود برخاسته روانه شدند تا خانهٔ خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند* و جمیع همسایگان ایشان {مردم ایران} ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه ها علاوه بر هدایای تبرّعی اعانت کردند و **کوروش پادشاه** ظروف خانهٔ خداوند را که **نبوکد نصر** آنها را از اورشلیم آورده و در خانهٔ خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد و به اورشلیم فرستاد.

بدیدن ترتیب بخش بزرگی از بنی اسراییل با پشتیبانی شاهنشاه و مردم مهر گستر ایران به **سیون** برگشتند تا دوباره سرود زندگی بسرایند.

بخش چهارم این نوشتار را با پاره ای از سروده ی بسیار زیبایی بنام: **آوازهای کوروش آریایی**، سروده ی **میرزا آقا عسگری مانی** پایان می بریم:

در بابل

به خواسته‌ی مردوک

آن خدای خدایان -

خدایان سرگردان سومر و آگد را

به نیایشکده‌های خویش بازگرداندم

تا در میان پرستندگان خود، بشکُفند،

مردمشان را که سرگردان بودند

به میهنشان بازگرداندم

تا در زادگاه خود خرسند باشند.

آنگاه خواستم:

چیناچروکِ بردگی از پیراهن زنان برخیزد،
چرکابه‌ی بردگی از پیکر مردان برخیزد،
بازارِ خمیده‌ی بردگان، درهم شکند
چون سفالی فروکوفته بر خاراسنگ.

خوامم

نیایشگاه ایشتار پیکر بگشاید در سرزمین بابل
همچون کاخی از روشنایی فشرده!

مردمان

نیایشگاه مردوک را پاس بدانند
آنسان که کودکی، مام خویش را.

یهودیان،

که خوشه‌های خمیده‌ی گندم بودند،

سر، افرازند آزاد باشند

این مردمانِ درستکار به سرزمین خود بازگردند

به اورشلیم

که بوی نارنگ و رنگ زیتون دارد،

بر خاک خوشبوی خود گام نهند

چون آفریدگاری بر فرمانرو خود.

زیر آسمان اورشلیم، در نیایشگاه خود بگنوند

هریک پادشاهِ خود باشد

آوای منشِ خویش در سر داشته باشد

رنگِ کیشِ خویش بر دل داشته باشد.

من این تبار، از بند بابل رهاندم

تا در سرزمین نیاکانی خود، درخشان زید.

بخش پنجم را با بنای دوباره ی اورشلیم پی خواهیم گرفت و تا ویرانی دوباره ی آن پیش
خواهیم رفت.

پاینده ایران – هومر ابرامیان

